

## نگاهی دیگر به اسطوره‌ی گیلگمش

در آن دوردست‌ها  
که زمان خود را گم کرده است ،  
کسی است که به ما می‌گوید :  
کوه با نخستین سنگ آغاز می‌شود ،  
و انسان با نخستین رنج...

اسطوره‌ی گیلگمش که به قولی کهن‌ترین اسطوره‌ی جهان و حدود چهار هزار سال عمر دارد ، داستان تکامل و رنج و به پوچی رسیدن انسان است. آنچه باعث امتیاز این اسطوره بر دیگر اساطیر جهان می‌شود ، ضرب آهنگ فلسفی آن است که در هر بخش با طنینی دیگر ذهن انسان امروز را درگیر می‌کند و گرنه ظاهر داستان از بافت ساده‌ای برخوردار است و مانند هر اسطوره‌ی دیگر بر پایه‌ی وقایع ناباورانه قرار دارد:

گیلگمش آفریده‌ای است خدا- انسان بدین معنی که دو سوم او آفرینش خدایی دارد و یک سوم انسانی. پس می‌توان گفت او واسطه‌ای است میان خدا و انسان. وی با ستمکاری و خودکامگی بسیار بر سرزمین اوروک (Uruk) فرمانروایی می‌کند و چون چیزی بجز خوردن و نوشیدن و هوسرانی و ستمکاری نمی‌داند ، همه‌ی چیزهای خوب را برای خود می‌خواهد. از این رو دختران و زنان را از پدران و همسرانشان می‌رباید و میان خانواده‌ها آشوب و آندوه بوجود می‌آورد ، بطوریکه مردم اوروک از ستم او به جان می‌رسند ، پس نزد خداوند می‌روند و از او می‌خواهند تا موجود دیگری را بی‌آفریند که در مقابل گیلگمش از آنان دفاع کند.

خداوند می‌پذیرد و انسانی به نام انکیدو (Enkidu) می‌آفریند و به زمین می‌فرستد. آن دو پس از دیدار ، ابتدا با هم می‌جنگند اما بعد از آن با هم دست دوستی و مهر می‌دهند و بر آن می‌شوند که تا پایان از یکدیگر جدا نشوند. از آن پس با هم یگانه می‌گردند چونان یک روح در دو جسم. کم‌کم گیلگمش در کنار انکیدو که روانی آرام و شکیبی دارد ، خوی ستمکارانه‌ی خود را ترک می‌گوید و تصمیم می‌گیرد با یاری وی به جنگ غول شروری به نام خوم بابا = هوم بابا (Humbaba) برود که از مدت‌ها پیش باعث وحشت و نگرانی مردم سرزمینش شده است. اما پس از پیروزی در راه بازگشت انکیدو بر اثر نفرین ایشتر (Ishtar) که از حوادث جنبی داستان است ، بیمار می‌شود و پس از چند روز در منتهای رنج می‌میرد.

بعد از مرگ انکیدو و نخستین رنج بر گیلگمش که اکنون دیگر خوی انسانی یافته ، آشکار می‌شود. او به حقیقت مرگ پی می‌برد و به دردمندی‌های انسان هوشیار می‌گردد. پس در حالی که لحظه‌ای از آندوه مرگ همزادش انکیدو غافل نمی‌ماند و همواره برایش مرثیه‌های غم‌انگیز می‌خواند ، در جستجوی راز جاودانگی و بی‌مرگی بر می‌آید. سفرهای بسیار می‌کند و با آفریده‌های گوناگون روبرو می‌شود و از آن‌ها راز نامیرایی را می‌پرسد ، همه به او می‌گویند که مرگ سرنوشت محتوم بشر است و بهتر است به جای اینکه به مرگ بیاورید این چند روزه‌ی زندگی را به شادی بگذرانید. اما گیلگمش نمی‌پذیرد. سرانجام با رهنمود پیری که راز جاودانگی را می‌داند و پس از گذر از آب‌های مرگ زا ، گیاه جاودانگی را از ژرفای اقیانوسی به دست می‌آورد ، اما آن را نمی‌خورد بلکه بر آن می‌شود گیاه را به اوروک برده و با مردم سرزمینش در آن شریک شود. ولی ماری در یک لحظه از غفلت او استفاده می‌کند ، گیاه را می‌رباید و می‌خورد و پوست می‌اندازد و جوان می‌شود. (از این رو در فرهنگ نمادها ، مار نماد جوانی و نامیرایی است)(1)

آنگاه گیلگمش خسته ، سرشار از بی‌هودگی و آندوهناک از سفر ناکام خود به اوروک باز می‌گردد. به نزد دروازه بان مرگ می‌رود و از او می‌خواهد که انکیدو و را به وی نشان دهد تا راز مرگ را از او جویا شود. دروازه بان سایه‌ای از انکیدو را به وی می‌نماید سایه با زبانی نا مفهوم میرایی انسان و غبار شدنش را برای او باز می‌گوید. آنگاه قهرمان به پوچی رسیده به سرنوشت خویش تسلیم می‌گردد بر زمین تالار می‌خوابد و به جهان مرگ می‌شتابد...

\*\*\*\*\*

بطور کلی فلسفه ، دین ، اسطوره و روانشناسی که با هم ارتباطی تنگاتنگ دارند ، همه بر این باورند که در آغاز انسان ازلی نر- ماده یعنی دو جنسی (HERMAPHRODITE) بوده است. چنانکه افلاطون در رساله‌ی میهمانی (SYMPOSIUM) می‌گوید:

خدایان نخست انسان را به صورت کره‌ای آفریدند که دو جنسیت داشت. پس آن را به دو نیم کردند بطوریکه هر نیمه‌ی زنی از نیمه‌ی مردش جدا افتاد ، از این روست که هر کس به دنبال نیمه‌ی گمشده‌ی خود سرگردان است و چون به زنی یا مردی بر می‌خورد ، می‌پندارد که نیمه‌ی گمشده‌ی اوست.(2)

در تلمود (TALMUD) شرح تورات هم آمده است که خداوند آدم را دارای دو چهره آفرید. چنانکه در يك سو زن قرار داشت و درسوی دیگر مرد. سپس این آفریده را به دو نیم کرد. (3)

در اسطوره‌های ایران باستان هم مرد و زن ( مثنی و مثنیانه ) هر دو ریشه‌ی يك گیاه ریواس بودند که این ریشه چون روید و از زمین بیرون آمد به دو ساقه‌ی همانند تقسیم گردید. پس یکی نماد مرد (= مثنی ) و دیگری نماد زن (= مثنیانه ) شد. (4)

کارل گوستاو یونگ هم در روانشناسی به دو جنسی بودن انسان ازلی اشاره‌ای آشکار دارد و می‌گوید حتا در ایام قبل از تاریخ هم عقیده وجود داشته که انسان ازلی هم نر است و هم ماده. (5)

در فرهنگ نمادها روان زنانه را آنیما ( ANIMA ) و روان زنانه را آنیموس ( ANIMUS ) خوانده اند. (6) یونگ آنیما و آنیموس را از مهم‌ترین آرکی تایپ‌ها در تکامل شخصیت می‌داند و می‌گوید: در نهایت انسانی به کمال انسانیت خود می‌رسد که آنیما و آنیموس در او به وحدت و یگانگی کامل برسند. یونگ یکی شدن آنیما و آنیموس را ازدواج جادویی خوانده است. (7)

هر چند در اسطوره‌ی گیلگمش ظاهراً "خواننده با دو قهرمان: گیلگمش و انکید و روبروست ، اما با توجه به آنچه گفته شد به جرأت می‌توان ادعا کرد که آن دو بجز يك تن نیستند. دو نیمه‌ی همزاد که یکدیگر را کامل می‌کنند. گیلگمش نیمه‌ی مرد یا روان مردانه است و انکید و نیمه‌ی زن یا روان زنانه. چنانکه خود اسطوره هم بارها به سرشت زنانه یا روان زنانه انکیدو هم از نظر ظاهر و هم از نظر کنش و منش اشاره دارد. اسطوره می‌گوید:

انکیدو موهای بلند چون زنان دارد که مثل موهای نیسابا ( NISABA ) ایزد بانوی حیوانات یا الهه‌ی ذرت ، گندم و جو موج می‌زند. (8)

نخستین باری که انکیدو لباس می‌پوشد ، پوشاکی زنانه است (دختری روسپی لباس‌هایش را با او قسمت می‌کند). (9)

پیش از اینکه گیلگمش با انکید و دیداری داشته باشد ، دو شب پی در پی او را به گونه‌ای نمادین در خواب می‌بیند. او رویاها را برای مادرش که رمز و راز خواب را می‌داند در میان می‌گذارد و مادر در تعبیر هر دو رویا او را به آمدن کسی نوید می‌دهد که وفا دار است و گیلگمش او را چونان زنان دوست خواهد داشت (10).. در رویای نخستین می‌بیند که ستاره‌ای بر او فرود آمده و او نسبت به آن ستاره آنچنان که می‌توان به زنی جذب شد ، جذب شده است. مادر می‌گوید کسی می‌آید که تو به او دل خواهی سپرد ، آنگونه که به زنی دل بسپاری.

در رویای دوم تبری بر او ظاهر می‌شود و به مادر می‌گوید : من آنچنان که زنی را دوست داشته باشم ، آن شیئی را دوست می‌داشتم.

مادر به او پاسخ می‌دهد تبری که در خواب تو را با قدرتمندی به سوی خود می‌کشید ، نشان یآوری است که خواهد آمد و تو او را چون زنی دوست خواهی داشت. (11)

زمانی که گیلگمش و انکید و به جنگ خوم بابا می‌روند ، انکید و می‌هراسد گیلگمش او را دلداری می‌دهد و می‌گوید من پیشاپیش می‌روم و تو دنبال من بیا ! برای اینکه من آقای تو هستم. بطور کلی در شرق مردان همیشه رهبر هستند و زنان دنباله روی آنان.

در همین بخش انکید و چندین بار گیلگمش را ( آقای من ) خطاب می‌کند که اینهم از الفاظی است که سابق بر این - در شرق - زنان در مورد نامیدن همسرانشان به کار می‌بردند. (12)

هنگامی که انکید و می‌میرد ، گیلگمش روی او را با پارچه‌ای توری ، آنچنان توری که به روی عروسان می‌اندازند ، می‌پوشاند. (13)

نام انکیدو نیز اشاره‌ای روشن به این موضوع دارد. انکیدو از سه بخش بوجود آمده : ن (= خدا) ، کی (= زمین) ، دو (= آفریده).

در حقیقت انکیدو نماد زمین است. در فرهنگ نمادها زمین به علت باروری ، شکیبایی ، زاینده‌گی و مهربانی و فروتنی نماد زن و آسمان به علت غرندگی ، توفندگی و قدرت نماد مرد دانسته شده ، چنانکه مولا نا هم در یکی از غزل‌های خود به این مسئله اشاره دارد و می‌گوید:

زمین چون زن ، فلک چون شو خورد فرزند چون گربه  
 من این زن را و این شو را نمی‌دانم ، نمی‌دانم....  
 غزل 1439 ، کلیات دیوان شمس

گیلگمش پیش از اینکه انکیدو را ببیند موجودی ناکامل است چون به انکیدو بر می‌خورد در حقیقت نیمه‌ی گمشده‌ی خود را می‌یابد شباهت آندو به یکدیگر آنقدر زیاد است که هنگامی که با هم در میدان شهر اوروک در میان مردم ظاهر می‌شوند ، حتا مردم معمولی هم آن را در می‌یابند و حیران می‌شوند و زمزمه کنان می‌گویند : "چقدر آن دو به هم می‌آیند " یا : " اکنون گیلگمش جفت خود رایافته است ". (14)

بعد از جنگ هنگامی که گیلگمش و انکید و با هم دست دوستی می‌دهند ، در حقیقت دو نیمه‌ی همزادی هستند که به وحدت می‌رسند یا به روایت یونگ آنیما و آنیموسی که یگانه می‌شوند و آن ازدواج جادویی میانشان اتفاق می‌افتد. (15)

بعد از این یگانگی گیلگمش مراحل انسانی را می‌پیماید و در جهت والایی خود گام بر می‌دارد حتا به آنجا می‌رسد که با حمایت انکیدو به جنگ غول پلیدی که سال‌هاست از وجودش آگاه است اما خود را

به نا آگاهی می‌زند، می‌رود و این غول را که جز نیروهای اهریمنی خودش نیست از میان بر می‌دارد یعنی در حقیقت بر علیه خود قیام می‌کند و خود را از شرارت و پلشتی می‌رهاند و پاکیزه می‌گرداند. در همین زمان است که انکید و بیمار می‌شود و گیلگمش که اکنون به هیأت انسانی بایسته در آمده ، تلخی رنج و بن بست راز مرگ را در می‌یابد و حتا بر مرگ همزاد خویش درد مندانه می‌گیرد و مرثیه‌های اندوهبار می‌خواند. از آن پس ذهنیتی فلسفی می‌یابد و گرفتار پرسش‌های بسیاری می‌شود که ذهن او را احاطه کرده اند و از همین زمان است که آوارگی‌های او آغاز می‌گردد. آ نگاه در جستجوی گیاه جاودانگی بر می‌آید و آن را نه فقط برای خود - بلکه برای تمامی مردمش - می‌خواهد. او بر آن می‌شود که گیاه را به اوروک آورده و بکارد تا بد ینسان پیران را از نگرانی مرگ رهایی بخشد ، زیرا اکنون که بیهودگی زندگی را در یافته و خود را از مرگ ناچار می‌بیند به جاودانگی معنوی - برجای نهادن نام نیک - دل می‌سپارد اما تمامی تلاش او در این راه هم بیهوده می‌ماند ، سرانجام قهرمان خسته به پوچی می‌رسد و به مرگ چاره ناپذیر تسلیم می‌شود.

اسطوره‌ی گیلگمش نخستین داستان تراژیک حماسه‌ی انسان و غم بزرگ اوست که در موجی از تردیدها ، سرگردانی‌ها ، اندوه‌های انسان و عشق او به بودن ، ماندن و اینهمه تلاش‌های نافرجام شناور است. و گیلگمش قهرمان تنهایی‌هاست که آگاهانه از خدایگونگی خود چشم می‌پوشد و بسوی تکامل انسانی و نهایت مرگ می‌رود. و در حقیقت پیش از آنکه خیام و کامو و کافکا و... و... به پوچی برسند ، یاس فلسفی را در می‌یابد و پوچی هستی را آزمون می‌کند.

### پانویس:

- گیلگمش چون اسکندر شخصیتی دو گانه دارد ، هم افسانه‌ای و هم تاریخی. چنانکه نام شاهی نیز بوده که به تازگی قبرش در عراق کشف شده است.
- 1 - "رمزهای زنده‌ی جان" نویسنده، مونیک دو بوکور ، ترجمه‌ی دکتر جلال ستاری ، چاپ اول ، ص 41.
  - 2 - دوره‌ی آثار افلاطون ، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی و رضا کاویانی ، جلد اول ، ص 444 - 438.
  - 3 - نقد و نگرشی بر تلمود ، ص 81.
  - 4 - اوستا ، گزارش و پژوهش دکتر جلیل دوستخواه ، جلد دوم ، ص 1054.
  - 5 - پاسخ به ایوب ، کارل گوستاو یونگ ، ترجمه‌ی فؤاد روحانی ، ص 214.
  - 6 - زیر کلمه‌ی SOUL در فرهنگ The Penguin Dictionary Symbols.
  - 7 - با مراجعه به کتاب Man and his symbols ، ص 186 و ترجمه‌ی همین کتاب بوسیله‌ی ابوطالب صارمی ، چاپ اول ، انتشارات امیر کبیر ، ص 246.

- 8 - He had long hair like a woman's , it waved like the hair of Nisaba , the goddess of corn. The Epic Of Gilgamesh , N , K Sandars , pen guin. page 63.
- 9- She divided her clothing in two and with the one half she clothed him the other herself ibid , page 67.
- 10 -... and to me it attraction was like the love of woman. پاسخ مادر. you will be glad ; you will love him as a woman and he will never for sake you. ibid , page 66.
- 11 - I sow the axe and I was glad ; it was like a woman. پاسخ مادر. That axe , you saw , which drew you so powerfully like a woman that is the comrade whom I give you. ibid page 71.
- 12 - I will go first although I am your lord. ibid , page 71.
- 13 - When Gilgamesh touched his heart it did not beat. So Gilgamesh laid a veil , as one veil the bride. ibid , page 95.
- 14 - They said " He is the spit of Gilgamesh " / " He is a match even for Gilgamesh ". ibid , page 68 , 69.
- 15 - So Enkidu and Gilgamesh embraced and their frindship was sealed. ibid , page 69.